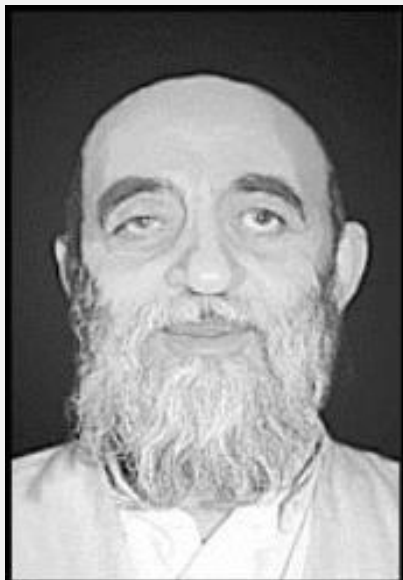




صورت و سیرت پیامبر(ص) / علامه سید محمدحسین طباطبائی - ترجمه محمدهادی فقهی

آنچه در پی می‌آید، بخشهایی از کتاب شریف «سنن النبی» است که مرحوم علامه در نجف اشرف و به هنگام تحصیل اخلاق و عرفان، تهیه کرده و سالها بعد ترجمه شده و در دسترس عموم قرار گرفته است.

آنچه در پی می‌آید، بخشهایی از کتاب شریف «سنن النبی» است که مرحوم علامه در نجف اشرف و به هنگام تحصیل اخلاق و عرفان، تهیه کرده و سالها بعد ترجمه شده و در دسترس عموم قرار گرفته است. در زیر با حذف اسناد، بخشهایی از آن را می‌خوانیم:

1- از امیرمؤمنان(ع)، ابن عباس، ابوهریره، جابر بن سمره و هند بن ابی هاله روایت کرده‌اند که: رسول خدا(ص) در چشم هر بیننده‌ای، بزرگ و موثر می‌نمود، در دلها جاگرفته و عزیز بود، صورتش مانند ماه شب چهاردهم می‌درخشید، رنگ چهره‌اش سفید مایل به سرخی بود، نه لاغر اندام بود و نه بسیار فربه. صورتش سفید و نورانی، دیدگانش گشاده و سیاه، ابروانش سیاه و باریک و پیوسته بود. سری بزرگ و متناسب، قامتی متوسط داشت.

پیشانی‌اش بلند، بینی‌اش کشیده و باریک، در سفیدی چشمانش کمی سرخی دیده می‌شد، ابروانی پیوسته و گونه‌هایی برجسته داشت. بندهای دستش پهن و دو ذراع دستش بلند، مفصل شانه‌هایش بزرگ و پهن بود، کفهای دست و پایش ضخیم و محکم بود. مژه‌هایش بلند، محاسنش پرپشت و شاربش کوتاه، ولی پرپشت بود. موهای سفید معدودی که در سر و صورتش پیدا شده بود به واسطه خضاب، سبزه به نظر می‌رسید. دهانش فراخ ولی متناسب، دندانها از هم جدا و باز و سفید بود. تمام اعضا و جوارحش معتدل بود، شکمش با سینه مساوی بود، سینه‌اش پهن و گردنش در زیبایی چون نقره خام بود. دستها و پاهایش صاف و بدون گره و ساق پاهایش معتدل و کم گوشت بود. چانه‌ای متناسب، پیشانی‌اش کمی متمایل به جلو بود. اعضا و جوارحش قرص و محکم بود. نه خیلی دراز بود و نه زیاد کوتاه قد (بلکه قامتی معتدل داشت). موی سرش نه خیلی مجعد بود و نه باز و افتاده.

کف دستهایش مانند کف دست عطر فروشان معطر بود. هنگام رضا و خوشحالی چهره‌اش چون آینه درخششی جالب داشت و به آرامی و باوقار قدم برمی‌داشت. در حال راه رفتن، پیش روی خود را نگاه می‌کرد و در انجام کارهای نیک پیشقدم بود. هنگام راه رفتن مانند کسی که بر زمین سراشیب راه رود، گام برمی‌داشت. وقتی تبسم می‌کرد، دندانهایش چون دانه‌های تگرگ نمایان می‌شد و به زودی سفیدی دندانها چون برقی، سریع زیر لبها پنهان می‌شد. اندامی زیبا و خویی پسندیده داشت؛ خوش مجلس بود و وقتی با مردم روبرو می‌شد، پیشانی‌اش چون چراغی روشن آنان را به خود جلب می‌کرد، دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون مروارید غلتان بود و بوی عرقش پاکیزه‌تر از مشک می‌نمود.

2- ابوهریره گوید: «آن حضرت وقتی می‌خواست به طرف جلو و یا پشت سر خود نگاه کند، با تمام بدن برمی‌گشت».

3- ابن شهر آشوب گوید: «آن حضرت دو گیسو داشت و آن رسمی بود از هاشم، جد اعلای آن حضرت».

4- عبدالله بن عمر گوید: «نشانه پیری بر آن جناب قریب به بیست تار موی سفید بود».

5- عایشه گوید: «بلندی موی سر آن حضرت از بناگوش تجاوز می‌کرد، ولی به دوشها نمی‌رسید».

6- در کتاب قصص الانبیا روایت شده: رسول خدا(ص) از راهی نمی‌گذشت، مگر اینکه کسانی که از آنجا می‌گذشتند، از عطر آن جناب متوجه می‌شدند که او از آن محل گذشته است.

7- از امام باقر(ع) روایت شده: «پیامبر(ص) فرمود: ما گروه پیامبران، دیده‌هایمان به خواب می‌رود، ولی دلمان نمی‌خوابد و از پشت سر می‌بینیم؛ چنان‌که از پیش رو می‌بینیم».

8- علی بن محمد نوفلی می‌گوید: خدمت امام رضا(ع) از صدا گفتگو شد، آن جناب فرمود: امام زین‌العابدین(ع) وقتی قرآن تلاوت می‌کرد، گاهی مردم از شنیدن صدای زیبای او بیهوش می‌شدند و اگر امام صدای خوش و زیبای خود را ظاهر می‌کرد، مردم طاقت شنیدنش را نداشتند. راوی گوید: از امام پرسیدم: «مگر پیامبر(ص) با مردم نماز نمی‌خواند و صدای خود را به تلاوت قرآن بلند نمی‌کرد؟» فرمود: رسول خدا(ص) به اندازه طاقت مردم، حسن صدای خود را ظاهر می‌ساخت.

9- از امام حسن مجتبی(ع) روایت شده: «از دایی خودم، هند بن ابی‌هاله [که از وصافین پیامبر(ص) بود] خواستم مقداری از اوصاف آن حضرت را برایم بیان کند؛ گفت:

– رسول خدا(ص) مردی بود که در چشم هر بیننده‌ای موقر و با عظمت می‌نمود. روی نکوبش در درخشندگی چون ماه تمام بود. سری بزرگ و مویی پیچ داشت. اگر چیده نبود، روی سر متفرق می‌شد و اگر چیده بود، از نرمه گوش تجاوز نمی‌کرد. صورتش سفید و نورانی و پیشانی‌اش پهن و فراخ بود. ابروانی کمانی و کشیده داشت، در عین پیوستگی، جدا از هم به نظر می‌رسید. میان ابروانش، رگی بود که هنگام خشم از خون پر می‌شد. بینی کشیده و باریکی داشت و از آن نوری نمایان بود که به نظر می‌رسید بالای بینی‌اش برآمدگی دارد.

محاسنش پرپشت، گونه‌هایش برجسته، دهانش متناسب و دندانهایش از هم جدا و چون مروارید سفید بود و ... چشمها افتاده و به سوی زمین بیشتر نگاه می‌کرد تا به آسمان. به کسی خیره نمی‌شد، بلکه نگاه کردنش لحظه‌ای بیش نبود و هرکه را می‌دید، ابتدا به او سلام می‌کرد.

دائماً متفکر به نظر می‌رسید، آبی راحتی نداشت و اکثر اوقات ساکت بود، و جز در مواقع ضرورت حرف نمی‌زد. هنگام تکلم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلامش کوتاه و جامع و خالی از تفصیل بی‌جا، و وافی به تمام مقصود بود. نرمخو بود و به کسی جفا نمی‌کرد و کسی را حقیر نمی‌شمرد. نعمت در نظرش بزرگ می‌نمود، اگرچه ناچیز باشد و هیچ نعمتی را نکوهش نمی‌کرد. طعامها را ناپسند نمی‌شمرد، مدح و تعریف هم نمی‌نمود.

دنیا و ناملایماتش هرگز او را به خشم نمی‌آورد و چون حقی پامال می‌شد، از شدت خشم کسی او را نمی‌شناخت و از هیچ چیز پروا نداشت تا آنکه حق را یاری کند. هنگام اشاره به تمام دست اشاره می‌فرمود و چون از مطلبی تعجب می‌کرد، دستها را پشت و رو می‌کرد. زمانی که صحبت می‌کرد، دستها را به هم وصل می‌کرد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می‌زد. وقتی غضب می‌فرمود، از شدت ناراحتی روی می‌گردانید. و چون خوشحال می‌شد، چشمها را به هم می‌نهاد، بیشتر خنده‌هایش لبخند بود، هنگام تبسم دندانهایش چون دانه‌های تگرگ نمایان می‌شد.»

10- امام حسین(ع) گوید: از پدرم از وضع داخلی رسول خدا(ص) پرسیدم، فرمود: چون به منزل تشریف می‌برد، اوقاتش را به سه بخش قسمت می‌کرد: قسمتی را برای عبادت خدا و قسمتی برای اهل بیت خود و جزئی را به خود اختصاص می‌داد. و آن جزئی را که مربوط به خودش بود، به صادر کردن دستورهای لازم به خواص اصحاب و تکلیف نمودن آنان برای رسیدگی به کارهای عمومی مردم صرف می‌کرد و از آن قسمت چیزی را به کارهای شخصی خود اختصاص نمی‌داد.

از جمله روش آن جناب این بود که اهل فضل را همیشه می‌پذیرفت و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت، حرمت می‌نهاد. به احتیاجات آنان رسیدگی می‌کرد و ایشان را سرگرم اصلاح نقایصشان می‌کرد و از آنها درباره امت پرسش نموده، مطالب لازم را بیان می‌کرد و می‌فرمود: «باید حاضران به غایبان برسانند. حاجت کسانی را که به من دسترس ندارند، به من برسانید و بدانید که هرکس حاجت اشخاص ناتوان را نزد سلطان ببرد، خدا قدمهای او را در روز قیامت ثابت و استوار می‌سازد.» در مجلس آن جناب غیر این گونه مطالب ذکر نمی‌شد و از کسی غیر آن را نمی‌پذیرفت.

آنان برای درك فيض و طلب علم شرفیاب می‌شدند و بی اینکه چیزی بچشند، متفرق نمی‌شدند و چون برمی‌گشتند، رهنماییانی بودند.

زبان خود را از سخنان غیر لازم بازمی‌داشت و با مردم انس می‌گرفت و آنان را از خود دور نمی‌کرد. بزرگ هر قومی را گرمی می‌داشت و او را بر قومش حاکم می‌نمود. همیشه از مردم برحذر بود و خود را می‌پایید، بدون آنکه روی از آنان بگرداند و بدخلقی کند. از اصحاب خود تفقد می‌نمود و از مردم، حال مردم را می‌پرسید. هر کار نیکی را تحسین و تقویت می‌کرد و هر کار زشتی را تقبیح کرده، کوچک می‌شمرد.

در همه امور میانه‌رو بود، گاهی تفریط و گاهی افراط نمی‌کرد. از کار مردم غفلت نمی‌نمود تا مبدا آنان منحرف شوند. درباره حق کوتاهی نداشت و از آن هم تجاوز نمی‌کرد. اطرافیان آن حضرت نیکان مردم بودند و برترین آنان نزدش، کسانی بودند که مردم را بیشتر نصیحت کنند و بزرگترینشان کسانی بودند که درباره برادران دینی بیشتر مواسات و خیرخواهی داشته باشد.

وضع جلسه پیامبر(ص)

در هیچ مجلسی نمی‌نشست و بر نمی‌خواست مگر به یاد خدا. در مجالس، جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی‌کرد. مخصوصاً از این کار نهی می‌فرمود و وقتی به جمعیتی می‌پیوست، هر جا که خالی بود، می‌نشست و به اصحاب خود نیز دستور می‌داد که چنان کنند. و حق هر يك از اهل مجلس را ادا می‌کرد و کسی از آنان احساس نمی‌کرد که دیگری پیش آن حضرت، محترم‌تر از خود است. با هر کس که می‌نشست، به قدری صبر می‌کرد تا خود آن شخص برخیزد. هر کس حاجتی از او می‌طلبید، یا به حاجت خود می‌رسید و یا با بیان شیرین آن حضرت قانع می‌شد.

خویش به قدری نرم بود که مردم او را برای خود چون پدری مهربان می‌دانستند و همه نزدش از حق مساوی برخوردار بودند. مجلسش، مجلس حلم، حیا، صداقت و امانت بود و در آن آوازه بلند نمی‌شد و حرمت مردم هتک نمی‌شد. اگر از کسی لغزشی سر می‌زد، جای دیگر گفته نمی‌شد. اهل مجلس همه با هم عادلانه رفتار می‌کردند و رفتارشان با یکدیگر، چون دوستی پرهیزگاران بود و به هم تواضع می‌نمودند؛ بزرگسالان را احترام می‌کردند و به کوچکترها مهربان بودند، محتاجان را بر خود مقدم می‌داشتند و غریبان را نگهداری می‌کردند.

امام حسین(ع) گوید: سپس پرسیدم: روش رسول خدا(ص) درباره همنشینان خود چطور بود؟ فرمود:

دائماً خوشرو، خوشخوی و نرم بود. خشن و درشت‌خو و سبکسر و فحاش و عیبجو نبود. کسی را زیاد مدح نمی‌کرد و از چیزی که به آن رغبت و میل نداشت، غفلت می‌ورزید. خود را از سه چیز دور می‌داشت: جدال، پرحرفی و گفتن مطالب بی‌فایده. و نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می‌کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد و از او عیب نمی‌گرفت، لغزش و عیبهای مردم را

جستجو نمی‌کرد و سخن نمی‌گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن می‌داشت. هنگام تکلم چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد که از احدی صدای نفس کشیدن شنیده نمی‌شد؛ و چون ساکت می‌گشت، آنان سخن می‌گفتند.

در حضور آن جناب روی مطلبی نزاع نمی‌کردند، اگر کسی با ایشان صحبت می‌کرد، همه ساکت می‌شدند تا سخنش پایان یابد و تکلمشان در محضر آن جناب، به نوبت بود. اهل مجلس از چیزی که به خنده می‌افتادند، وی نیز می‌خندید و از آنچه تعجب می‌کردند، تعجب می‌کرد. بر اسائه ادب شخص غریب در پرسش و گفتار صبر می‌کرد، تا جایی که اصحاب در صدد جلب شخص مزاحم برمی‌آمدند. می‌گفت: «وقتی حاجتمندان را دیدید، یاریشان کنید.» هرگز ثنای کسی را نمی‌پذیرفت، مگر اینکه ثنایش به عنوان تشکر از آن حضرت باشد. و کلام احدی را نمی‌برد، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز کند که در آن صورت با نهی و یا برخاستن، کلام او را قطع می‌نمود.

سکوت آن جناب بر چهار چیز بود: حلم، حذر، تقدیر و تفکر. سکوتش در تقدیر و اندازه‌گیری برای آن بود که همه مردم را به يك چشم ببیند و به گفتار همه به يك نحو گوش دهد. اما سکوتش در تفکر، آن بود که در چیزهای باقی و فناپذیر فکر می‌کرد. سکوتش در حلم، صبر و بردباری بود که داشت. به طوری که خشمناک نمی‌شد و از چیزی متنفر نمی‌گشت. سکوتش در حذر، در چهار مورد بود: به کارهای نیک چنگ می‌زد، تا دیگران به او اقتدا کنند، از کارهای زشت دوری می‌کرد تا مردم از آن بپرهیزند، در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، جدیت می‌نمود و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می‌کرد.

11- از انس بن مالك نقل شده: رسول خدا(ص) سفید به آرامی گام برمی‌داشت و من هرگز مشک و عنبری را نبویدم که از عطر آن حضرت خوشتر بوده باشد.

12- غزالی در احیاء العلوم می‌گوید: پیامبر(ص) گفتارش از همه فصیح‌تر و شیرین‌تر بود و سخنانش همه کوتاه و جامع و خالی از اضافه و وافی به تمام مقصود بود و کلمات گفتارش به یکدیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان می‌کرد که شنونده آن را به خوبی به حافظه می‌سپرد. جوهرة صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه مردم زیباتر بود.

13- از امام علی(ع) روایت شده: رسول خدا(ص) می‌فرمود: «من به اخلاق نیک و پسندیده برانگیخته شدم».

14- از امام صادق(ع) روایت شده: «خداوند رسولش را به اخلاق نیکو مخصوص گردانیده. پس شما خود را امتحان کنید، اگر اخلاق نیک آن جناب را در خود یافتید، حمد خدا را به جا آوردید و از خدا بخواهید تا آن را در شما بیفزاید». سپس به این ترتیب ده خلق را ذکر کرد: یقین، قناعت، بردباری، شکر، حلم، حُسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و جوانمردی.

15- از انس بن مالك نقل شده: پیامبر(ص) شجاع‌ترین مردم و نیکوترین آنان و سخی‌ترین ایشان بود. يك شب صدای هولناکی به گوش مردم (مدینه) رسید و همه به سوی آن صدا شتافتند، در این میان دیدند رسول خدا(ص) از همه جلوتر آمده و بر اسب سوار است و شمشیر بر گردنش انداخته و به مردم می‌گوید: «مترسید، بررسی کردیم، جز صدایی هولناک چیز دیگری نبود».

16- از علی(ع) روایت شده: «چون آتش جنگ روشن می‌شد و دو لشکر به هم می‌رسیدند، ما همه به پیامبر(ص) پناهنده می‌شدیم و کسی نبود که به دشمن نزدیکتر از آن حضرت بوده باشد».

17- از ابی سعید خدری نقل شده: «پیامبر(ص) از دختران پس پرده باحیاط بود و چنان بود که اگر چیزی را دوست نمی‌داشت، از قیافه آن حضرت می‌فهمیدیم».

18- از امام صادق(ع) روایت شده: «هرکه صبر کند، اندکی صبر کرده و هرکه بی‌تابی کند، اندکی بی‌تابی کرده. در هیچ کاری صبر را از دست مده؛ زیرا خداوند محمد(ص) را مبعوث فرمود و او را امر به صبر و مدارا کرد و فرمود: «برآنچه می‌گویند، صبر کن و از آنها به نیکویی دور شو و مرا با تکذیب‌کنندگان نعمت‌دار واگذار.» و باز خداوند فرمود: «بدی را به آنچه نیکوتر است، دفع کن تا آنکه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، دوستی مهربان شود. و این خصلت را جز کسانی که صبر کنند، برنخورند و جز بهره‌دار بزرگ درنیابد.» پیامبر(ص) هم صبر نمود تا او را به امور بزرگ متهم کردند، او دلتنگ شد. خدا این آیه را نازل فرمود: «ما می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود، با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌گزاران باش.»

سپس تکذیب‌ش کردند و متهمش نمودند. از آن رو غمگین شد و خداوند وحی نازل فرمود: «ما می‌دانیم که سخنان آنها تو را غمگین می‌کند. آنها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمگران، آیات خدا را انکار می‌کنند. پیش از تو نیز پیغمبرانی تکذیب شدند و بر تکذیب شدن و اذیت صبر کردند تا نصرت ما به آنها رسید.» پس پیغمبر(ص) خود را به صبر ملزم ساخت تا آنها تجاوز کردند و خدا را تکذیب کردند؛ پیغمبر(ص) فرمود: «درباره خودم و خاندان و آبرویم صبر کردم، ولی نسبت به بد گفتن به معبودم صبر ندارم.» خدا فرمود: «ما آسمانها و زمین و فضا را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید؛ پس بر آنچه می‌گویند، صبر کن.»

پیغمبر(ص) در همه احوال صبر کرد تا به امامان از عترتش به او مژده دادند و آنها به صبر معرفی گردیدند و خدا فرمود: «چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند، ایشان را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت کنند.» در این هنگام پیغمبر(ص) فرمود: «صبر نسبت به ایمان، مانند سر است نسبت به تن.» خدا هم از صبر او شکرگزاری کرد و فرمود: «کلمه نیکوی پروردگارت درباره بنی‌اسرائیل به پاداش صبری که کرده بودند، انجام یافت و آنچه را که فرعون و قومش می‌ساختند و برمی‌افراشتند، واژگون کردیم.»

پیغمبر(ص) فرمود: «این بشارت است و انتقام.» پس خدا کشتن مشرکان را به او اجازه داد و مباح کرد و فرمود: «مشرکان را هرکجا یافتید، بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در هر کمینگاهی سر راهشان بنشینید.» پس خدا آنها را به دست پیغمبر(ص) و دوستانش کشت و آن را پاداش صبرش قرار داد، علاوه برآنچه در آخرت برایش ذخیره کرد. هر که صبر کند و به حساب خدا

گذارد، از دنیا نرود تا آنکه خدا چشمش را درباره دشمنان روشن کند، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کند.

19. از پیامبر(ص) روایت شده: جبرئیل آمد و گفت: «یا رسول الله، خداوند مرا با هدیه‌ای به سوی تو فرستاده که چنین هدیه‌ای را به هیچ کس پیش از شما عطا نکرده است.» پرسید: «هدیه چیست؟» گفت: «صبر است و نیکوتر از صبر.» پرسید: «نیکوتر از صبر چیست؟» گفت: «رضا و بهتر از آن.» پرسید: «و آن چیست؟» گفت: «زهد و نیکوتر از آن.» پرسید: «و آن چیست؟» گفت: «اخلاص و چیزی که بهتر از آن است.» پرسید: «و آن چیست؟» گفت: «یقین است و نیکوتر از آن.» پرسید: «آن چیست؟» گفت: «نردبان‌ش توکل به خداست.» پرسید: «توکل به خدای عزوجل چیست؟» گفت: «آن است که انسان بداند که مخلوق [بدون خواست خدا] نه می‌تواند ضرر برساند و نه می‌تواند نفع برساند و نه عطا و منع کند. و از مخلوق مأیوس باشد. چون بنده چنین باشد، برای هیچ کس جز خدا کاری انجام نمی‌دهد و به کسی جز خدا امیدوار نمی‌گردد، و از غیر او نمی‌ترسد و به هیچ کس جز خدا طمع نمی‌کند؛ این است معنی توکل.»

فرمود: «ای جبرئیل، تفسیر صبر چیست؟» گفت: «آن است که در موقع سختی شکیبایی کند، همان‌طور که در موقع شادی شکیبایی می‌کند. و در موقع نیازمندی صبر کند، همان‌طور که هنگام غنا و بی‌نیازی صبر می‌نماید و نیز در هنگام بلا و گرفتاری، چنانچه در هنگام سلامت صبر می‌نماید. از حال خود نزد مخلوق شکایت نکند از آنچه بر او از بلا رسیده است.»

فرمود: «تفسیر قناعت چیست؟» گفت: «آن است که شخص قانع، به آنچه از دنیا می‌رسد، قناعت می‌کند و در برابر عطای کم شکر می‌نماید.»

فرمود: «تفسیر رضا چیست؟» گفت: «کسی که از آقای خود راضی و خشنود است، بر او خشم و غضب نمی‌کند، اگر از نعمت‌های دنیا به او برسد یا نرسد، ولی به طاعت اندک خود راضی نمی‌شود.»

فرمود: «تفسیر زهد چیست؟» گفت: «زاهد اوست که دوست می‌دارد کسی را که خالقش را دوست بدارد و دشمن می‌دارد کسی را که خالقش را دشمن بدارد و از حلال دنیا احتیاط و دوری می‌کند و به حرامش توجه نمی‌نماید؛ زیرا در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب. و بر تمام مسلمانان رحم می‌کند، همچنان که بر خود رحم می‌کند و از سخن بی‌فایده دوری می‌کند، همان‌طور که از آتش فرار می‌کند که مبدا شعله‌اش او را فراگیرد و آرزوی خود را کوتاه می‌گرداند و مرگ خویش را همیشه پیش چشم خود مجسم می‌سازد.»

فرمود: «ای جبرئیل، تفسیر اخلاص چیست؟» گفت: «مخلص کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا آنکه بیابد و هرگاه به دست آورد، به آن راضی می‌شود. و اگر چیزی در دستش باقی بماند، در راه خدا می‌بخشد. و چون کسی از مردم چیزی را درخواست نکند، به عبودیت خود نسبت به ذات مقدس خدا اقرار نموده. و اگر کسی چیزی از دنیا بیابد و به آن راضی شود، از خدا راضی شده و خدا نیز از او خشنود است. و اگر چیزی را در راه خدا ببخشد، در حد اعتماد به خدای خود بوده است.»

فرمود: «تفسیر یقین چیست؟» گفت: «کسی که دارای یقین است، برای خدا چنان کار می‌کند که گویا او را می‌بیند و اگر او خدا را نبیند، همانا خدا او را می‌بیند و به طور حتم می‌داند که آنچه به او رسیده، خطاپذیر نیست و آنچه به او نرسیده، بنا نبوده که به وی برسد. و تمام آنچه گفته شد، شاخه‌های توکل و وسیله ارتقا و پیشرفت به مراتب زهد است.»

20- از امام باقر(ع) نقل شده: فرشته‌ای خدمت پیامبر(ص) آمد و گفت: «ای محمد، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر بخواهی سرزمین مکه را برای تو پر از طلا سازم؟» رسول خدا سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «ای خداوند، این حال برای من بهتر است که یک روز از غذا سیر شوم و سپاسگزاری تو را کنم و روز دیگر گرسنه بمانم و از تو درخواست نمایم.»

21- در نهج‌البلاغه روایت شده که علی(ع) فرمود: به پیامبر پاک و پاکیزه خود تأسی کن ... از دنیا به قدر حاجت اکتفا کرد و چشمان را به آن خیره نساخت و دهان خود را از آن پر نکرد و به آن التفات نفرمود. خزائن دنیا بر وی عرضه شد، ولی قبول نفرمود؛ و چون فهمید که خدا چیزی را دشمن دارد، او نیز آن را دشمن داشت و چیزی را که خدا حقیر دانست، او نیز تحقیرش کرد.

بر روی زمین غذا میل می‌کرد و چون بندگان می‌نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می‌زد، بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را هم‌ردیف خود سوار می‌کرد و چون دید پرده در خانه‌اش تصویر دارد، به همسرش فرمود: این را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می‌کنم، به یاد دنیا و زیورش می‌افتم. رسول خدا(ص) قلباً از دنیا اعراض کرد و ذکر دنیا را در نفس خود محو کرد، تا جایی که دوست داشت زینت‌های دنیا از نظرش پنهان باشد؛ لباس فاخر برتن نکند و دنیا را خانه همیشگی برای خود نپندارد و امید اقامت در آن را نداشته باشد. پس به کلی دنیا را از دل خارج کرد و یادش را از قلب بیرون نمود. آری، چنین است؛ اگر کسی از چیزی بدش بیاید، دوست ندارد به آن نگاه کند، و حتی دوست ندارد کسی از او اسمی به میان بیاورد.

22- از امام صادق(ع) روایت شده: «پیامبر(ص) از دنیا چیزی را خوشتر از آن نداشت که گرسنه و خائف از خدا باشد.»

23- طبری در احتجاج روایت کرده: «آن حضرت از ترس خدا آنقدر می‌گریست که جای نمازش تر می‌شد؛ با اینکه گناه هم نداشت.»

24- روایت شده که چندان گریه می‌کرد که بیهوش می‌شد. عرض شد: «مگر خدا گناهان گذشته و آینده شما را عفو نفرموده؟» فرمود: «آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟»

25. از ابوسعید خدری روایت شده: چون آیه شریفه «واذکروا الله کثیرا: خداوند را بسیار یاد کنید.» نازل شد، رسول خدا(ص) [چنان] به ذکر خدا مشغول گردید که کفار گفتند: او جن‌زده شده و دیوانه گشته است!

26- از امام صادق(ع) نقل شده: «پیامبر(ص) در هر روز هفتاد بار توبه می‌کرد؛ می‌فرمود: اُتوبُ اِلَی الله.» راوی گوید: من گفتم: «رسول خدا توبه می‌کرد و دوباره بر نمی‌گشت؛ ولی ما توبه می‌کنیم و دوباره از توبه به سوی گناه برمی‌گردیم.» امام فرمود: «از

خدا یاری می‌خواهیم.»

27- باز از آن امام نقل شده: «رسول خدا(ص) از مجلسی بر نمی‌خاست، مگر اینکه 25 بار استغفار می‌کرد.»

28- در مکارم الاخلاق است که امیرالمؤمنین(ع) هر وقت پیامبر(ص) را توصیف می‌کرد، می‌فرمود: «رسول خدا(ص) دست و دلبازتر از همه مردم و باجراتر از همه آنان بود. از همه راستگوتر و از همه باوفا تر و اخلاقش از همه نرمتر و معاشرتش از همه گرامی‌تر بود. کسی که ابتدا او را می‌دید، از او هیبت می‌برد، و چون با آن جناب آمیزش می‌نمود، از علاقه‌مندان و از دوستان حضرتش قرار می‌گرفت. در گذشته و آینده نظیر وی سراغ ندارم و مانند او را ندیده‌ام.»

29- از رسول خدا(ص) نقل شده: «به اخلاق نیک آراسته گردیدم؛ زیرا خدا به اخلاق نیک مبعوث فرموده است. و از مکارم اخلاق این است که انسان از کسی که به وی ستم نموده، بگذرد؛ و ببخشد به کسی که او را محروم ساخته؛ و بپیوندد با کسی که با وی قطع نموده و عیادت کند از کسی که به عیادتش نمی‌آید.»

30- از رسول خدا(ص) روایت شده: «آیا به شما خبر ندهم که کدامتان به من بیشتر شباهت دارید؟ آن که خلقش نیک‌تر و برخوردش با مردم ملایم‌تر و بیش از همه به برادران دینی خویش مهربان و بر حق‌صورت‌تر باشد و خشم خود را بیش از دیگران فرو نشاند، و گذشتش بهتر از دیگران باشد و در حال رضا و غضب بیش از دیگران رعایت انصاف و عدالت را نماید.»

روزنامه اطلاعات